أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 یكی از سوالاتی كه بسیاری از مخدرات و همین طور سایر اقشار، راجع به حركت بهتر و سرعت بیشتر و پیمودن راه و نزدیكتر و با اطمینان و بدون دغدغه‌تر و بدون تشویش و اضطراب دارند این است كه چه كنیم كه عمل ما بهتر و سیر ما سریعتر و تقرب ما نسبت به پروردگار بیشتر و از الطاف و عنایات الهی بهره بیشتری ببریم؟ تقریبا این سوال در بسیاری از نامه‌هایی كه نوشته شده و در این جلسه فرستاده شده، این مسئله به چشم می‌خورد به نظرم آمد در راه كه می‌آمدم راجع به این مسئله یك قدری توضیح بدهم تا این كهان‌شاءاللَه سوالاتی كه مخدرات كردند تا آن حد امكان آن هم به پاسخش بپردازم‌

 فراموش كرده بودم كه سوالی هم وجود دارد دفعتا می‌خواستم حركت كنم گفتم این كشویی كه بعضی از نامه‌ها و نامه‌های خاص را در آن قرار می‌دهم آن را نگاه كنم ببینم سوالی هست دیدم بله ماشاءاللَه خیلی سوال فراوان و الحمدلله اشتیاق زیاد و به دنبال مطلب و كسب معلومات و بحمداللَه .... همین طور در راه كه می‌آمدم البته چند تایش را سه یا چهارتای آن را نگاه كردم دیدم كه واقعا سوالهای بسیار جالب و پرمعنایی است. خداوند توفیق بدهد كه ما بتوانیم هر چه بیشتر از محتوای این مطالب بهره‌مند شویم و طبق آن چه كه بزرگان فرمودند و طبق دستورالعمل آنها، بتوانیم راه خودمان را منطبق با آنها قرار بدهیم.

 امیرالمؤمنین علیه السلام عبارتی دارد خیلی عجیب و خیلی راهگشا و سزاوار است انسان اگر می‌تواند هر روز این عبارت را نگاه كند و او را بر خودش منطبق كند و به طور كلی حركات و اعمال خودش را بر این مسئله تطبیق كند. چند روز پیش در سفری كه به اهواز داشتم یك شب، دوستان، مخدرات خانمهای اهوازی، جلسه‌ای داشتیم با آنها، در میان سوالاتیكه آنها مطرح می‌كردندهمین مطلبی را كه شما هم با تعبیرهای مختلفی برای بنده فرستادید به چشم می‌خورد. من در بین صحبتها یك مطلب را به آنها عرض كردم و همان مطلب را هم در این جا عرض می‌كنم‌

 مطلب این است هیچ كس به اندازه خود ما برای ما دلسوزتر نیست یعنی همه افرادی كه الان در این جا نشستند هیچ كدام از شما برای خودتان كسی را دلسوزتر از خودتان پیدا نمی‌كند، نه من و نه‌

 غیر من، البته خب صرف نظر از صاحب مقام ولایت كه او واقعا از همه افراد نسبت به انسان دلسوزتر و نزدیك‌تر است، حتی پدر یا مادر یا همسر، شوهر یا زن یا فرزند، هیچ كدام از اینها نسبت به خود انسان از انسان دلسوزتر نیستند. آیه شریفه هم نسبت به این معنا دلالت دارد.

 می‌فرماید كه در روز قیامت هر كدام نامه عملش خودشان را می‌گیرند و می‌روند كسی به كسی دیگر نگاه نمی‌كند يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ‌ عبس، ٣٤ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ‌ عبس، ٣٥ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ‌ عبس، ٣٦ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ‌ عبس، ٣٧ در روز قیامت هر كسی به دنبال نامه عمل خودش هست یعنی در روز قیامت نه پدر می‌تواند از پسر گلایه كند كه تو مرا منحرف كردی نه پسر از پدر نه زن از شوهر و نه شوهر از زن. خدای متعال برای هر كسی حدودی قرار داده، نسبت به آن حدود انسان باید خود را مكلف ببیند و از آن حدود تعدی نكند زن نسبت به شوهر یك وظایفی دارد باید انجام بدهد اگر انجام ندهد فردا باید پاسخگو باشد شكی هم در این مسئله نیست. شوهر نسبت به زن یك وظایفی دارد باید این وظایف را انجام بدهد اگر ندهد فردا خدا از او حساب پس می‌كشد هیچ شكی در این مسئله نیست.

 اما در روز قیامت شوهر نمی‌تواند به زن بگوید تو مرا گمراه كردی تو به جای من بیا حساب پس بده، چرا نمی‌تواند؟ چون خدا می‌گوید او كه تو را مقید نكرده بود او كه تو را نبسته بود او كه تو را مجبور نكرده بود می‌خواستی انجام بدهی می‌خواستی به فكر این روزت باشی می‌خواستی متوجه این باشی كه دو روز دنیا می‌گذرد اما تو برای جاودان باید مسئولیت بپذیری این دو روز می‌گذرد سه سال می‌گذرد بیست سال می‌گذرد بالاخره از این دنیا می‌روند. زن نسبت به شوهر نمی‌تواند بگوید تو مرا گمراه كردی چرا؟ چون خدای متعال یك وظایفی قرار داده زن باید طبق آن وظایف عمل كند و اگر شوهر آمد و او را امر به گناه كرد زن نباید اطاعت كند نباید اطاعت كند حالا اگر بگوید من به واسطه این عدم اطاعت برای خودم موجبات ناراحتی فراهم می‌كر دم من به واسطه‌گناه موجبات ناراحتی برای خودم فراهم می‌كردم شوهر به زن بگوید باید بی حجاب باشی، در فلان مجلس بی حجاب باشی، در فلان جشن باید بی حجاب باشی در فلان مجلس باید همراه با دیگران و همسان با دیگران باشی زن نباید اطاعت كند و اگر بگوید از تو جدا می‌شویم بگوید باید جدا شوی چرا؟ به جهت این كه زندگی این دنیا زندگی موقت است زندگی موقت است و این جا جای تقیه نیست تقیه موارد خاصی دارد كه بیان شده است البته اگر خداوند توفیق بدهد یك قدری راجع به مسئله صله رحم كه خیلی سوال می‌شود شاید از صد نامه‌ای كه می‌آید حدود هشتاد نامه در آن مسائل صلةرحم و حدود و قیود آن‌

 نسبت به خانواده‌هایی كه چندان التزامی ندارند در آن جا مطرح می‌شود راجع به این مسئله یك قدری عرض می‌كنیم.

 این مسئله مسئله اساسی و حیاتی است یعنی اگر ما به این مسئله برسیم عمده راه را طی كردیم كه هیچ كس از ما به خود ما دلسوزتر نیست این مسئله در آن شكی نیست. بر این اساس ما این مطلب را پی ریزی می‌كنیم.

 امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:" ما اسّر الی رسول اللَه شیئا كتموه عن الناس الّا ان یشاءاللَه تعالی الا ان یحیی اللَه تعالی عبدا فهما فی كتابه"[[1]](#footnote-1) هیچ گاه رسول خدا مطلبی را درگوشی به من نگفت كه به كسی دیگر نگوید. هر مطلبی كه رسول خدا آن مطلب را به من گفت او را به دیگران هم گفته و به هر قسم كه رسول خدا با من صحبت كرده با همان قسم هم با دیگران صحبت كرده و چیزی را از مردم پنهان نكرد، آهسته به من بگوید و دیگران را محروم كند از این مسئله.

 خب مسلمّ است كه رسول خدا اسراری را به امیرالمؤمین علیه السلام می‌فرمود و همین طور آن حضرت مطالبی را به بسیاری از افراد می‌فرمودند كه به دیگران نمی‌گفتند سلمان یكی از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین و اهل بیت بود كه محرم سرّ اهل بیت محسوب می‌شد یا از اصحاب سایر ائمه علیهم السلام بودند افرادی كه اینها جزو افراد بسیار خاص بودند؛ جابر بن یزید جعفی، جابر بن عبداللَه انصاری، ابوخالد كابلی، میثم تمار، حبیب بن مظاهر اسدی، معروف كرخی، بایزید بسطامی، محمد بن مسلم، اصحاب ائمه علیهم السلام در هر زمانی عده‌ای خاص جزو اصحاب سرّ بودند پس چطور این مسئله وفق می‌دهد؟

 جواب مسئله این است كه راه برای تقرب برای همه افراد باز است و خدای متعال نعمت تقرب را از كسی سلب نكرده است هیچ كس نمی‌تواند بگوید كه من محروم هستم هیچ كس نمی‌تواند بگوید كه ما از لطف الهی به دور هستیم هیچ كس نمی‌تواند بگوید كه این مطالب مربوط به ما نیست هیچ كس نمی‌تواند بگوید كه این راه افراد خاصی دارد، نه! مسئله این طور نیست. هر كسی به نام انسان كه در این دنیا پرونده او باز شود و به این دنیا بیاید خدای متعال او را قابل برای رسیدن به حرم خودش قرار داده‌

 و بعد به این دنیا فرستاده حتی شمر و یزید اینها هم همین طور. هر كسی به نام انسان كه دارای این شعور و احساس و این تفكر و این قوا، قوای عاقله و قوا و صفات و غرایزی كه قرار داده، اول خدا او را قابل قرار داده برای وفود در حرم خود بعد به این دنیا فرستاده هر كسی می‌خواهد باشد مگر این كه انسان نباشد بنابراین همه افراد نسبت به این مسئله یكسان هستند، همه.

 باب هدایت برای همه باز است ولی مهم این است كه انسان مراتب كمال را كم كم طی می‌كند این طور نیست تا از خواب بلند شود یك مرتبه ببیند پرده‌ها كنار رفته كار دارد زحمت دارد مجاهده با نفس، زحمت دارد برخلاف نفس حركت كردن زحمت دارد در بسیاری از این نامه‌هایی كه فرستاده می‌شود سوال می‌شود چه كنیم بر عصبانیت خودغلبه كنیم؟ چه كنیم نسبت به نماز دلسرد نباشیم؟ چه كنیم با بچه ها و شوهر و امثال ذلك پرخاش نكنیم؟ چه كنیم نسبت به تكالیف خودمان اشتیاق بیشتر داشته باشیم؟ این چه كنیم ها همه آن یك جواب دارد جوابش در خود شما است و در خود ما است جوابش این است كه ما نمی‌خواهیم بكنیم، نمی‌خواهیم و الّا چه كنیم ندارد جوابش خیلی روشن و واضح است.

 شما كه الان در این جا نشستید و به عرایض من توجه می‌كنید و دارید گوش می‌كنید هیچ وقت عصبانی می‌شوید؟ نه! چرا؟ به جهت این كه زمینه برای عصبانیت در این جا فراهم نیست من در این جا دارم صحبت می‌كنم یك صحبت‌های عادی در یك سطح بخصوص، بله ممكن است من صحبت را تغییر بدهم به شكل دیگر و به نحو دیگر كه با بعضی از خواستهای شما منطبق نباشد كم كم تغییر چهره می‌دهید كم كم به صحبتهای من عكس العمل نشان می‌دهید تا این كه كم كم بلند می‌شوید اعتراض هم می‌كنید كه آقا این حرفها چیست كه شما داری می‌زنی؟ ولی هنوز كار به آن جا نرسیده، ما داریم در همین مرتبه پایین صحبت می‌كنیم زمینه برای عصبانیت خب در این جا فراهم نیست.

 حال اگر یك قدری قبلا آمادگی نسبت به این مسئله داده شده باشد یعنی شما فرض كنید من به شما گفتم من یك ساعت صحبت می‌كنم آن پنج دقیقه آخر، یك مطلبی را می‌خواهم بگویم كه در عرض این مدت تا به حال به شما نگفته باشم، فرض می‌كنیم، اگر می‌خواهید آن پنج دقیقه را بشنوید باید پنجاه و پنج دقیقه آرامش خودتان را حفظ كنید شما چه می‌شوید؟ آماده می‌شوید آن وقت هر حرفی كه بزنم به امید آن پنج دقیقه صحبت، حرف نمی‌زنید مطلب را به هر كیفیت كه بخواهم مطرح كنم شما می‌گویید صبر كنم ببینم آن پنج دقیقه چیست؟ آخر قضیه چیست؟ آخر مسئله چیست؟ ببینم این آقا كه وعده داده كه پنج دقیقه آخر یك حرف خاص می‌زند چه می‌خواهد بگوید؟ نفس آماده‌

 می‌شود ریلكس می‌شود، برای چه؟ برای این كه بتواند خود را از آن پنج دقیقه محروم نكند به آن مطلب بخواهد برسد همین مسئله در مورد این قضیه وجود دارد. وقتی كه انسان برخورد می‌كند با قضایا و با حوادثی كه در پیرامون او می‌گذرد باید متوجه باشد كه چه مطلبی را دارد از دست می‌دهد چه چیزی را دارد الان از دست می‌دهد چه سرمایه‌ای را دارد از دست می‌دهد و دیگر برنمی‌گردد و خدای نكرده اقدامی می‌كند كه دیگر راه بازگشت ندارد. اینها را باید انسان تشخیص بدهد و نفس را آرام كند و مطمئن كند این اسمش می‌شود مراقبه.

 رسیدن به مراتب كمال این مرحله مرحله است این مرتبه مرتبه است اول رسول خدا می‌آید یك مطلبی را می‌گوید اگر پذیرفته شد می‌رود مطلب دوم را می‌گوید اگر پذیرفته شد مطلب سوم را می‌گوید اما اگرنه! از همان اول نپذیرفتید خب نوبت به مطلب دوم نمی‌رسد. رفت مكتب استاد مكتبی به او گفت بگو الف گفت نمی‌گویم، گفت چرا؟ گفت اگر بگویم فردا می‌گویی ب، پس فردا می‌گویی پ، پس از همین اول الف را نمی‌گویم خیالم را راحت می‌كنم. این جور كه نمی‌شود. اگر شخصی می‌خواهد عالم و دانشمند بشود باید الف را بگوید و خود را برای آماده كند كه این الف می‌رساند مسئله را به آن جا. یك شعر ظاهرا مربوط به وحدت است، وحدت كرمانشاهی، یا بوسه نزن بر لب مینای محبت یا در خُم توحید فكن نیك و بدی را اگر شخصی می‌خواهد وارد حریم الهی بشود باید بداند كه عاقبت كار چیست؟ باید بداند كه این راه با میل نفسانی و با هواهای نفسانی جور درنمی‌آید باید بداند كه كیمیا بیخود به كسی نمی‌دهند این مطلب را باید بداند وقتی دانست آن وقت نفس خودش را مطابق با این علم، نفس خودش را توطین می‌كند مستقر می‌كند آرامش می‌دهد، به او تذكر می‌دهد دائما او را متوجه می‌كند كه از او غفلت نكند اما بقیه افراد نه! این طور نیستند

 وقتی كه یك مطلبی به آنها مطرح می‌شود از كنار او می‌گذرند نسبت به او توجه نمی‌كنند وقتی كه توجه نكردند طبعا مطلب دوم به آنها گفته نخواهد شد مطلب سوم دیگر به آنها گفته نخواهد شد و آنها در همین مرتبه می‌مانند پس بنابراین شرط اول برای بیان مطالب، آمادگی نفس است و این مسئله یكی از مسائل بسیار مهمی‌است كه در روانشناسی تا می‌گویند شخص اعتماد به آن پزشك روانكاوش نداشته باشد آن روانكاو نمی‌تواند در انسان تأثیر بگذارد شرط اول اعتماد است و این كار او این است كه این مدت با او صحبت می‌كند حرف می‌زند با او كلنجار می‌رود ور می‌رود تا این كه او را آماده كند برای قبول، وقتی كه آماده شد دیگر هر حرفی بزند می‌پذیرد هر مطلبی را بگویند دیگر قبول می‌كند پس شرط عمل، دانستن است و شرط دانستن، آمادگی قلب است و شرط آمادگی قلب این است كه انسان ذهن‌

 خود را پاك كند پیش فرضها را از ذهن خود بیرون كند وقتی كه می‌خواهد با یك مطلب و با یك حقیقتی برخورد كند بگذارد آن حقیقت آن طوری كه می‌آید وارد قلب او بشود نه با یك پیش فرض قبلی با افراد برخورد كند

 وقتی انسان خدمت رسول خدا می‌رسد نباید با پیش فرض برود پیش رسول خدا كه رسول خدا حتما این طوری جواب خواهد داد، حتما مطلب را این طوری كه من می‌دانم خواهد گفت، حتما حق را به من خواهد داد این می‌شود پیش فرض، فایده ندارد چرا دیگر پیش رسول خدا می‌روی؟ در خانه بنشین. كسی كه می‌خواهد پیش رسول خدا برود باید ذهن خود را از هر پیش داوری قبلا پاك كند این شرط اساسی برای راه است.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در بسیاری از مجالسشان دوستان را به این نكته توجه می‌دادند كه در قبال حق از هر دهان و زبانی كه می‌خواهد برآید از هر كسی می‌خواهد مسئله مطرح بشود اول باید پیش داوری را كنار گذاشت اول باید كنار گذاشت و انسان خالص برود خالص برود در آن جا. یكی از رفقا و دوستان كه خودش هم در این مسائل روانی و اینها بسیار چیره دست و از استادان بسیار مهم و اینها هست برای من تعریف می‌كرد می‌گفت ما یك اختلافی با خانواده و اینها پیدا كردیم البته من با او شوخی كردم و گفتم مگر شما هم اختلاف پیدا می‌كنید؟ می‌گفت اختلاف پیدا كردیم دیدیم نه این مسئله به جایی نمی‌رسد گفتیم برویم پیش پدر شما كه از اقوام ایشان هم به حساب می‌آید با آن حالت ناراحتی بلند شدیم برویم كه این بگوید و آن مطرح كند فقط چوبی مانده بود كه هر كدام دستمان بگیریم و فقط جلوی ایشان شروع كنیم مسائل را مطرح كردن با این كیفیت، می‌گفت وقتی كه وارد آن جا شدیم ایشان آمدند یك نگاه كردند به ما، گفتند امروز جلسه نیست بروید فردا بیایید، هیچی! ما هم دست از پا درازتر برگشتیم منزل و قضیه حل شد مشكل حل شد فردا رفتیم پیش ایشان، نشستیم، ایشان آمدند گفتند هان! الان مجلس باید باشد دیروز من آمدم یك نگاه به شما كردم دیدم گفتن من فایده ندارد یعنی مرحوم آقا با آن مقام ولایت نتوانست كاری انجام بدهد چرا؟ چون هر دوی طرفین با پیش فرض آمدند. این آمده آن جا می‌گوید حق با من است یا اللَه فلان، باید حق را به من بدهی. خانمش هم می‌گوید حق با من است این این كارها را كرده باید [حق را] به من بدهی! بروید، آرامش پیدا كنید سكونت پید اكنید خودتان را آماده برای قبول حق، هر چه من گفتم بپذیرید آن وقت بیاید آن وقت با چندكلمه مطلب حل می‌شود لذا نیاز به صحبت نیست.

 بسیاری از افراد می‌گویند چرا فلان مطلب است؟ چرا فلان جلسه را شما دارید برای ما نمی‌گذارید؟ چرا به بعضی‌ها فلان مطالب را می‌گویید كه دیگران نمی‌شنوند؟ آیا ا فراد خاصی هستند؟ آیا مطالبی ...؟ تمام این مطالب همه تخیلات است همه اعتبارات است، اولا مطلب به گوش همه می‌رسد حالا چه در این جلسه گفته بشود نواری نوشته‌ای چیزی صحبتی باشد همه می‌فهمند آن كسی كه بخواهد عمل كند عمل می‌كنند ولو اصلا نشنود خود نوار را خود كتابت را بیاید مشاهده كند مگر باید خود انسان را دید؟ التفات می‌كنید؟

 پیغمبر رسول خدا فرمودند در میان اصحاب آه آه شوقا الی اخوانی! كجا هستند آن برادران من؟ گفتند ألسنا من اخوانك؟ گفتند ما برادران تو نیستیم؟ حضرت فرمودند بله، ولكن اخوان من آن كسانی هستند كه یأتون فی آخر الزمان و یؤمنون بالكتاب و یؤمنون بالغیب افرادی هستند كه در آخرالزمان می‌آیند من را ندیدند معجزات من را ندیدند من را در میان خودشان حس نكردند با من رفت و آمد نداشتند فقط قرآن، كتاب را، و روایت را می‌بینند و به آن عمل می‌كنند آنها برادران من هستند آنها پرهستند آنها سرمایه دار هستند آنها پُرمایه هستند آنها پرمغز هستند خب نتیجه چه شد؟ رسول خدا از دنیا رفت چند نفر آمدند دور امیرالمؤمنین؟ سه نفر یا چهار نفر، همین‌ها، همین‌ها كه می‌گفتند مگر ما برادران شما نیستیم؟ همین ها! حضرت به آنها نگفت آبروی آنها را نبرد كه فردا خواهیم دید شما هستید یا نه؟ باید صبر كنید. اینهایی كه می‌آیند [برادران من هستند.]

 پس شرط اول برای قبول این است كه انسان قلب خود را از این طرف و آن طرف پاك كند هر چه ما می‌توانیم باید روی این مسئله كار كنیم خیال نكنیم كه حالا فرض كنید كه یك فرضی در ذهن ما هست حالا پیش فلان كس می‌رویم مطلب را به ما می‌گوید حق را به ما می‌دهد یا در فلان قضیه. تمام این ها گول زدن است تمام اینها از مسیر كنار افتادن است اگر ما بتوانیم نفس خود را آماده برای قبول حق كنیم خدای متعال بر قلب ما آن چه را كه خیر است الهام می‌كند و لو این كه یك كلمه هم نشنویم. این كار را كه می‌توانیم بكنیم می‌توانیم این كار را انجام بدهیم یا نه؟ دل خود را برای شنیدن حق آماده كنیم چه حالا بشنویم یا نشنویم اگر این كار را انجام دادیم از هر راهی كه هست خدا مطلب را به ما می‌رساند اگر شده با خواب می‌رساند اگر شده با كشف و شهود می‌رساند اگر شده از كلام یك قاری قرآن می‌رساند اگر شده از راه دیدن بعضی از مسائل می‌رساند اگر شده از دهان یك طفل و زبان یك طفل می‌رساند اگر شده از صدای یك مرغ و یك پرنده می‌رساند عجیب اسراری در این عالم است عجیب اسراری در این عالم است كه اصلا نمی‌شود گفت كه گاهی از اوقات از صدای سخن یك‌

 گنجشك و یك كبوتر یك معمای لاینحل عرفانی برای انسان روشن می‌شود عجیب است مسئله! چرا؟ چون نفس در آن موقع در یك حالی قرار دارد در یك موقعیتی قرار دارد كه خدای متعال از دریچه این حیوان آن مطلب رابه صورت صدا وارد قلب انسان می‌كند و نكته را حل می‌كند. خیلی عجیب! گاهگاهی بعضی از مسائلی اتفاق می‌افتد كه انسان اصلا هیچ ا رتباطی بین اینها نمی‌بیند

 مرحوم آقا نقل می‌كردند یكی از علمای بسیار مهم نجف، یكی از علما، بعد از این همه درس خواندن و این حرفها در یكی از مسائل توحید گیر كرده بود و شك برای او پیدا شده بود می‌ترسید بیاید به این و آن بگوید بگویند كافر شدی؟ مشرك شدی؟ بعد از این همه درس خواندن به چه روزی افتادی؟ می‌ترسید. همین طور مردد بود تا این كه او را با یكی از دوستان بسیار نزدیكش مطرح كرد ولی نگفت كه من در چه وضعیتی هستم. آن شخص گفت من گمان می‌كنم مشكل شما به دست آخوندملا حسین قلی همدانی حلمی‌شود آمد پیش مرحوم آخوند ملا حسین قلی، آن موقع مرحوم آخوند در نجف بودند در دوران شیخ انصاری. آمد این مسئله را مطرح كرد كه یك همچنین مشكل توحیدی برای من پیدا شده و از بین هم نمی‌رود من را بیچاره كرده است ایشان فرمودند تا چهل روز با من باش، با من باش. آن دیگر در منزل آخوند بود شبها می‌رفت در منزل خودش، صبح می‌آمد در منزل آخوند بود مجلس داشتند صحبت می‌كردند حرم می‌رفتندجایی می‌رفتند این دیگر با ایشان بود مثل فردی كه ملازم است تا این كه یك روز به اتفاق هم می‌آیند در مسجد كوفه و این شخص در دستش یك كتابی بوده كتاب فقهی بوده وقتی كه در مسجد كوفه دو ركعت نماز می‌خواند و كنار همدیگر می‌نشینندمرحوم آخوند رو می‌كنند به او، می‌گویند این كتاب را باز كن و قدری بخوان كتاب را باز می‌كند یك روایت از امام صادق علیه السلام كه اصلا ارتباطی به مسائل توحیدی نداشت تا روایت را می‌خواند شك برطرف شد می‌خندد، عجب! پس این چه بود كه من شك كرده بودم؟ مطلب به این آسانی مسئله به این روشنی شك نداردمن اصلا شك ندارم در این قضیه، چرا؟ این چهل روزی كه پیش آخوند بوده شروع كرده بود به عوض شدن، خودش نمی‌فهمد ولی این نفس دارد همین طور عوض می‌شود عوض می‌شود فقط منتظر یك جرقه است می‌خورد و كار تمام است‌

 این كار را كه ما می‌توانیم انجام بدهیم اگر شما می‌گویید كه مطلب نمی‌رسد كه می‌رسد اگر می‌گویید كه كه نحوه بیان مطالب و مسائل ....! ما می‌توانیم این مسئله را، آمادگی بدون پیش فرض را، در نفس خود و در ذهن خود این مبنا را قرار بدهیم.

 در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه همین مسئله موجود بود، همین قضیه. در آن زمان مسائل مختلفی وجود داشت مسائل اجتماعی سیاسی، ارتباطات و قوانین مختلفی بود و هر كس یك نوع نسبت به اینها خب طبعا مسائلی طرح می‌كرد خب ما هم می‌دیدیم این مطالبی كه دارد مطرح می‌شود با آن چه را كه مرحوم آقا بیان می‌كنند خیلی تفاوت دارد و این مبنای ایشان نیست كاملا این مسئله محسوس بود اما خب هر كسی به خاطر موقعیت خودش و به خاطر جریاناتی كه در حول و حوش او می‌گذرد به خاطر ارتباطاتش به خاطر كارش به خاطر شغلش به خاطر دوستانش به خاطر روابط اجتماعیش نسبت به این قضایا یك نوع قضاوت خاصی را داشت و قضاوت با مبانی مرحوم آقا مخالف بود، این مسئله روشن بود. ما هم كه جرأت نداشتیم گاهگاهی در لفافه در كنایه بعضی از مسائل را مطرح می‌كردیم كه چندان به مذاق قوم خوش نمی‌آمد اما در عین حال آن مطلب را صریح بیان نمی‌كردیم. حالا اتفاقی افتاد در بسیاری از مواضع كه مرحوم آقا در جلسات عصر جمعه صحبت می‌كردند یك ساعت صحبت می‌كردند، به جای دعا صحبت می‌كردند و كاملا مشخص بود كه این ابتدا و انتها و سیر بحث در این مسئله به كجا می‌رسد كاملا مشخص بود و چه دارند می‌گویند و چه منظوری داشتند.

 وقتی مجلس تمام می‌شد آن فردی كه فرض كنید نظر مخالفی داشت می‌گفت دیدید آقا حرف ما را زد! التفات می‌كنید! دیدید آقا فلان مطلب ما را گفت! چرا این حرف را می‌زند؟ حالا ایشان دارد خلاف [این مطلب‌] را بیان می‌كند، چون با پیش فرض آمده در این مجلس، ذهن خودش را خالی نكرده كه آمده، لذا یك ساعت ولی خدایی كه هیچ شكی در او نیست صحبت می‌كند و به اندازه پشیزی برای این، این صحبت ارزش ندارد یك ساعت وقتش تلف شده، هیچ ارزش ندارد، نفهمید دیگر، مسئله را نفهمید. رسول خدا هم باشد همین طور، امیرالمؤمنین هم باشد همین طور حتی اگر خود خدا بیاید! مگر این قرآن نیست‌

 مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی دارید قرآن می‌خوانید این طور قرآن بخوانید اولا قرآن را نباید انسان تند بخواند راوی می‌آید خدمت امام صادق علیه السلام و می‌گوید من در هر شبی یك [بار] قرآن را دوره می‌كنم حضرت فرمودند نه! من خوشم نمی‌آید، خوشم نمی‌آید كمتر از یك ماه تو یك [دوره‌] قرآن بخوانی، برای چه دوره می‌كنی؟ مگر قرآن روزنامه است كه همین طور انسان هری بخواند و برود؟ نه! باید روی آیات آن توجه كند. لذا ایشان می‌فرمودند روزی پنجاه آیه بخوانید، یك حزب بخوانید نه بیشتر، كه نسبت به این معانی توجه داشته باشید. ایشان می‌فرمودند بهترین طریق قرآن خواندن آن است كه انسان قاری را غیر و خود را مستمع بداند. از امشب وقتی كه دوستان می‌خواهند قرآن بخوانند با این‌

 تصور بخوانند كه گویا، چطور من الان دارم برای شما صحبت می‌كنم و شما مستمع هستید و من گوینده هستم این طور قرآن بخوانید كه خدا دارد این قرآن را برای شما می‌خواند و شما دارید گوش می‌دهید، شما دارید توجه می‌كنید. صدایی كه از دهان ما بیرون می‌آید این صدا را صدای قاری غیر بدانید، آن وقت خواهید دید كه اثر دیگری دارد. حالا خدا خودش آمده در این كتابش دارد برای ما بیان می‌كند چقد رما به این قرآن عمل می‌كنیم؟ چرا؟ چون ما با پیش فرض می‌رویم به سمت قرآن. اگر با پیش فرض نرویم قرآن می‌آید برای ما روشن می‌كند شما بیاید استخاره كنید فلان كار را انجام بدهید، یك وقتی استخاره می‌كنید فلان كار را انجام بدهید خوب درمی‌آید یك وقتی استخاره می‌كنید همان كار را انجام می‌دهید بد درمی‌آید چرا؟ چون در اولی با پیش فرض آمدید، قرآن هم بر طبق نیت شما می‌گوید، می‌گوید می‌خواهی انجام بدهی برو انجام بده. دفعه دوم، خواست خود را كنار گذاشتید بدون خواست آمدید می‌خواهید انجام بدهید استخاره بد می‌آید این كار را انجام نده، خیلی مسئله فرق می‌كند. تمام مسائل سعادت و شقاوت همه آنها بستگی به این دارد كه انسان در مقابلة با حق با پیش فرض هست یا بدون پیش فرض است؟ با خاطره به یك مطلب توجه می‌كند یا بدون خاطره؟ قلب خود را پاك می‌كند یا با یك تمركز و با یك اندوخته و قضاوت، می‌خواهد به مسائل نگاه كند؟ لذا این جا افراد تفاوت پیدا می‌كنند

 یكی مانند امیرالمؤمنین می‌آید، رسول خدا یك یك به او می‌گویند عمل می‌كند دومی سومی‌چهارمی‌تا می‌رسد به اصحاب سرّ، یكی هم نه! در همان پله اول یا دوم یا سوم در آن جا توقف می‌كند و دیگر نوبت به آن مسائل سرّ و خفی نوبت نمی‌رسد این معنای كلام امیرالمؤمنین علیه السلام است. پس بنابراین ما باید از خدا بخواهیم كه خدای متعال ما را توفیق بدهد در وهله‌اول ذهن خود را نسبت به پذیرش و پذیرای حق چه كنیم؟ پاك كنیم و این مطلب را من می‌دیدم.

 كاملا این مطلب برای من مشخص بود كه وقتی مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌رفتند در كنار آقای حداد می‌نشستند انگار جوری به ایشان نگاه می‌كردند كه هیچ چیزی در ذهنشان وجود ندارد هیچ مسئله‌ای وجود ندارد و اصلا انگار در این نفس چیزی نیست و منتظر است كه او در این نفس بریزد ولی افراد دیگر را هم در همان موقع می‌دیدم این از او شكایت می‌كرد این شكایت می‌كرد او از این جواب او را میداد آن جواب این را می‌داد، در جلوی ایشان! نتیجه چه شد؟ همان حد ماندند همان حد ماندند و رشدی نكردند و كی برد؟ كی برد؟ آن كسی كه از اول دلش را صاف كرد، هان! دلش را صاف كرد با توقع نیامد و این مسئله مسئله مهمی‌است هم از نقطه نظر تئوری و دلیل و بیان و هم از نقطه‌نظر

 شاهد و مصداق برای انسان من این مطلب را عرض كردم چون این قضیه در نامه‌هایی كه آمد [ه‌] زیاد به چشم می‌خورد لذا خواستم این مطلب را یك قدری باز كنم تا این كه به صورت عام این مطلب مطرح شود

 حالا تا جایی كه وفق بدهد این وقت ما، من ازسوالهایی كه مخدرات كردند، به وسع خود مطالبی را مطرح می‌كنم البته بعضی از سوالات سوالات خصوصی است كه از آنها می‌گذرم سوالاتی كه جنبه عمومی‌تر و علمی‌تر دارد مطرح می‌كنم و اگر به سایر جهات دیگر هم ذهنم رسید باز آنها را هم خدمت دوستان عرض می‌كنم.

 سوالات سیر و سلوك، در این جا می‌فرمایند در كتاب روح مجرد می‌خوانیم، در مقابل خواست خدا نباید چیزی درخواست كرد، هر چه از او رسد خیر است، خواست ما در خواست و طلب خدا است و از طرف دیگر در یكی از نوارهای علامه طهرانی در موقع دعا و طلب كردن از خدا سفارشاتی دارند كه موقع و مكان و شرایط دعا كردن [را بیان می‌فرمایند] حالا سوال من این است كه در یك جا می‌گویند خواست و طلب از خدا نخواهید و در جای دیگر می‌گویند از او بخواهید و طلب كنید.

 جواب: ببنید مطلب دو تا است، كه در این كه خدای متعال از همه كس به خود ما و به خواست ما نزدیكتر است و صلاح و خیر ما را از خود ما بیشتر می‌خواهد شكی نیست و این مسئله در روایات و آیات قرآن ذكر شده. در یك آیه می‌فرماید فاللَه خیر حافظا و هو ارحم الراحمین خدا بهترین نگهدار است و او از همه‌رحمت كنندگان و عطوفت كنندگان رحمتش بیشتر است، خب خود انسان هم در این قضیه شامل می‌شود كه نحن اقرب ا لیه من حبل الورید ما از رگ گردن به او نزدیكتر هستیم، روایاتی هم در این زمینه هست، آیات هم خیلی زیاد است كه خدای متعال نسبت به انسان از پدر و مادر نسبت به فرزند، مهربانتر است بنابراین انسان در مقابل پروردگار نمی‌تواند خواستی را مطرح كند كه خدایا مرا این طور قرار بده، خدایا این نعمت را برای من بیاور، خدایا مرا به این نعمت برسان، حالا چه نعمت نعمت دنیایی باشد یا نعمت نعمت آخرتی باشد چرا؟ زیرا خواستن این نعمت دنیوی از خدا، اگر در مقابل خواست او قرار بگیرد این در واقع یك نوع اهانت به مقام ربوبی تلقی می‌شود. فرض كنید كه انسان بچه خودش را می‌خواهد ببرد بازار و برای او یك چیز باارزشی تهیه كند این بچه بگوید كه من این چیز را می‌خواهم فرض كنید كه چیز پایین تر را می‌خواهم، این را برای من تهیه كنید خب این نسبت به پدر اهانت تلقی می‌شود. خدای متعال وقتی كه ارحم الراحمین است نسبت به انسان، دیگر نباید انسان این مسائل دنیوی و این خصوصیات و این مطالب را از او تقاضا كند این از یك طرف، از

 طرف دیگر بهترین چیزی كه در روایات سفارش شده است این است كه انسان مقام عبودیت را از خدا بخواهد یعنی از خدا بخواهد كه عبد و بنده باشد، بنده از خودش اختیار ندارد اولین مسئله‌ای كه راجع به بنده مطرح می‌كنند این است كه بنده نمی‌تواند در قبال مولای خودش اظهار نظر كند مولا بگوید برو از خیابان یك كیلو سیب بخر او بگوید آقا پرتقال بهتر است فعلا فصل پرتقال است! هیچ وقت بنده این كار را نمی‌كند

 دیدید خدمتكاری كه به او یك نامه‌ای بدهند كاغذی بدهند كه تو برو این را از بازار تهیه كن، آن برود به دلخواه خو دش كم و زیاد كند می‌گویند برو نمك بخر، این برود زردچوبه بخرد! می‌گوید من دیدم زردچوبه رنگش بهتر است قشنگتر است آن را خریدم، یا این كه بگویند سیب بخر بگوید دیدم الان فرض كنید سیب خوب نیست، موقع زمستان است و بهتر است كه پرتغال صرف شود! نه! آن نامه‌ای كه فرض كنید كه به او داده می‌شود با آن ورقه می‌رود و هرچه در آن هست می‌گیرد [و] می‌آورد. این چیست؟ این یك شخص وظیفه شناس است. بنده كسی است كه در قبال پروردگار خواست ندارد پس بنابراین نتیجةخواست انسان از خدا این است كه به بی خواستی برسد یعنی دیگر خواست نداشته باشد بشود بنده. این همان عبارت [ی‌] است كه انسان نباید خواست داشته باشد، این مربوط به این قسمت از مسئله.

 و اما از آن جایی كه خدای متعال خوشش می‌آید دلش می‌خواهد كه بنده او نسبت به حوائج روزمره‌اش به او توجه داشته باشد حتی در روایت داریم كه به موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، خدا می‌گوید نمك طعامت را هم باید از من بخواهی، یعنی چه؟ یعنی غیر از توجه به من، توجه به غیر نباید داشته باشی و برای من دیگر مسئله‌كوچك و بزرگ فرق نمی‌كند. چطور وقتی كه مریض می‌شوی یا فرزندت مریض می‌شود پیش من می‌آیی اما برای نمك و غذا و گوشت و نان اصلا نسبت به من توجه نداری؟ در حالی كه هر دو یكی است مسئله در مسئله توحید تفاوتی در كم و زیاد ندارد در قضایای توحیدی و انتساب به پروردگار، كم و زیاد در آن جا [راه‌] ندارد اگر انسان صحت و سلامتی را از خدا می‌خواهد مسائل كوچك را هم باید از او بخواهد اگر انسان مسائل كوچك را از خدا نمی‌خواهد پس آن بزرگ را هم نخواهد و این تفاوتی در این جا نمی‌كند. پس بنابراین از یك طرف انسان باید همه چیز را از خدا بخواهد به عنوان این كه یك بنده از خود چیزی ندارد درست توجه كنیم، یعنی وقتی كه ما از خدا می‌خواهیم نباید از خدا بخواهیم كه بشود! باید از خدا بخواهیم و ظرفیت و موقعیت خود را به عنوان یك بنده هم در نظر داشته باشیم كه خدایا این خواستی را كه من از تو دارم در مقام عبودیت و

 بندگی است، نمی‌خواهی استجابت نكن. این تقاضای من است خواستی استجابت كنی نخواستی نكنی.

 فقط یك مطلب می‌ماند كه انسان باید نسبت به آن مسئله پافشاری كند و نخواستی استجابت كنی ندارد، آن چیست؟ همه دیگر باید بداند، آن مسئله مسئله بندگی است كه خدایا من را به بی‌خواستی برسان به عبودیت برسان كه دیگر خواستی در وجود من نباشد این همان مطلبی است كه می‌فرمایند انسان نسبت به آن باید تأكید داشته باشد

 سؤال: در كتاب المراقبات مرحوم ملكی تبریزی در خصوص دیدار امام زمان علیه السلام آمده است كه هدف و آرزوی شما از ظهور و دیدارش نباید چیزی جز ظهور و دیدار او باشد زیرا دیدار و نزدیك شدن به او بالاترین اهداف بوده و مقدمه ضمنی برای رسیدن به هدف است شناخت نزدیكی و خشنودی او، پایان كارها و آرزوها است. سوال من این است كه آیا شناخت و معرفت آن حضرت خودش مقدمه برای دیدار ایشان نمی‌باشد و آیا بدون شناخت، دیدار حقیقی صورت می‌گیرد و این كه شناخت نزدیكی و خشنودی پایان كار او است به چه معنا است؟

 جواب: ببینید مسئله این طوری كه مرحوم در این كتاب ذكر كردند و مشخص است كه منظور ا یشان چیست، این است كه دیدار امام زمان علیه السلام نباید به جهت برآورده شدن حاجات باشد. خود امام علیه السلام برای ما ملاك است حالا چه امام زمان علیه السلام ظهور كند حاجات ما را برآورده كند یا نكند. من در آن چندجلسه عنوان بصری نمی‌دانم مخدرات آنها را شنیدند یا نه راجع به مسئله ظهور در آن جا گفتم كه اگر این مردم كه الان دارند می‌گویند یا حجی بن الحسن كذا و كذا! كی ظهور می‌كنی؟ این مسئله در درون آنها چه می‌گذرد؟ واقعا چه چیزی در آن مسئله قرار دارد؟ این مطلب باید كاملا دقت بشود از مسائل بسیار مهم و حیاتی ما است كه ما منظورمان از ظهور حضرت و درخواست ظهور چیست؟ آیا منظور این است كه بیاید و دیسك كمر ما را معالجه كند؟ یا بیاید و قرضهای ما را بدهد؟ یا بیاید و نازایی ما را تبدیل به صحت كند؟ یا بیاید و امور ما را اصلاح كند؟ خب حالا اگر حضرت آمد، گفتیم كه یابن رسول اللَه ما دیسك كمر داریم حضرت بگوید خب برو عمل كن! برو عمل كن! یابن رسول اللَه ما قرض داریم خب برو كار كن! یابن رسول اللَه فرض كن ما بچه دار نمی‌شویم می‌گوید خب برو از خدا بخواه! هان تمام شد! می‌گوید خب برای چه شما آمدی؟ همان سر جایت بودی! این است؟ یعنی امام زمان آمده كمردرد و پادرد ما را خوب كند؟ آرتروز ما را خوب كند؟ امام زمان باید بیاید قرض ما را بدهد؟ نازایی ما را باید بیاید درست كند؟ فرض كن امام زمان باید بیاید زندگی ما را درست كند؟ حضرت برای این غایب شده؟ یا نه؟ امام زمان كه ظهور می‌كند ما باید برویم‌

 در منزل او و بگوییم معرفت خودت را به ما بده شناخت خودت را به ما بده ما را در حریم ولایت خودت داخل كن. امام زمان سهل است پیغمبر خدا مگر دیسك كمر نمی‌گرفت؟ مگر كمرش درد نمی‌گرفت؟ مگر قرض نداشت؟ مگر زندگی او آن طور نبود؟ مگر در خانواده او آن مسائل نمی‌گذشت؟ او كه رسول خدایش بود صبر می‌كرد و به كجاها رسید

 الان امام زمان پادرد ندارد؟ ما چه می‌دانیم شاید آرتروز هم داشته باشد یعنی الان واقعا باید امام زمان صحیح و سالم باشد و نه سردرد داشته باشد و نه پادرد داشته باشد و نه هیچی! حضرت هم مثل بقیه ائمه، مگر بقیه ائمه مریض نمی‌شدند؟ مریض می‌شدند امام حسن عسگری مریض شده بود. امام رضا مریض شد دكتر آورده بودند، امام صادق مریض می‌شد امام سجاد مریض می‌شد امیرالمؤمنین هم مریض می‌شدند، دوا می‌خوردند خوب می‌شدند. حالا دوای آن زمان جور دیگری بود این هم به قسم دیگر است، آنها كه مكلف نیستند این مسائل را از راه اعجاز حل كنند، نه! پس بنابراین امام علیه السلام هدفش از ظهور باید دید چیست؟ مرحوم ملكی در این جا این را می‌خواهد بفرماید كه مقصود و هدف از ظهور حضرت، برآورده شدن حاجات دنیوی نباید باشد. این مطلب را من در همان چند جلسه عرض كردم. ان‌شاءاللَه در جلد دوم یك توضیح بیشتری می‌دهم‌

 سؤال: در یكی از دروس اسفار، مسائل خارجی و كثرات هستند كه در ذات تأثیر می‌گذارند و آن را تغییر می‌دهند و ما هر عملی كه انجام می‌دهیم بر نفس ما اثر می‌گذارد، با توجه به این مطلب، اعمالی را كه در گذشته مرتكب شدیم و از آن توبه نمودیم و عقاب از آن برداشته شده است، با اثر آن بر روی نفس چه كنیم و چقدر طول می‌كشد تا این اثرات محو شود و آیا اصلا از روی نفس محو می‌شود یا خیر؟ چه عملی ما را موفق به این امر می‌كند و آیا حجب ظلمانی منظور همین اثرات هستند یا نه؟

 جواب: سوال سوال بسیار خوبی است. در این جا خدای متعال می‌فرماید راجع به افرادی كه توبه كردند و دست از كارشان برداشتند و واقعا، واقعا بنا را گذاشتند بر عمل خیر و به عبارت دیگر توبه نصوح در این جا كردند، خدای متعال می‌فرماید اولئك یبدل اللَه سیئاتهم حسنات، خیلی عجیب است! ما راجع به موارد متعدده‌ای داریم كه راجع به این قضیه در روایات آمده. مثلا فرض كنید افرادی كه به حج مشرف می‌شوند در عرفات داریم كه خدای متعال اینها را در روز عرفه می‌بخشد و می‌آمرزد همان طور كه از مادر متولد شدند بعد می‌گوید به سمت مشعر حركت كنید. رسول خدا در آن سالی كه در حج مشرف شدند در عرفات هنگام غروب آفتاب خطبه خواندند سوار بر شترشان بودند و خطبه خواندند، افرادی كه در دور آن حضرت بودند خطبه را برای مردم بیان كردند كه می‌آمدند از آن حضرت‌

 سوال می‌كردند این كار را كردیم حضرت فرمودند اشكالی ندارد، این عمل را انجام دادیم اشكال ندارد مطالب را بیان می‌كردند تا این كه بعد یك خطبه‌ای خواندند و آنها را نسبت به رحمت پروردگار امیدوار كردند و نسبت به وظایفی كه دارند امیدوار كردند نسبت به كارهایی كه باید در هنگام مراجعت از حج انجام بدهند بیاناتی فرمودند و بعد فرموند اذهبوا فقد غفركم اللَه حركت كنید كه خدا شما را آمرزید كما ولدتم من امهاتكم همان طوری كه از مادر متولد شدید، خدا الان شما را بخشید و آمرزید. این كلام كلام رسول خدا است ها! یعنی كسی كه برود در عرفات و عرفات را درك كند و آن حالات را احساس كند این شخص چیست؟ این شخص، خدا او را می‌آمرزد خدا او را می‌آمرزد همان طوری كه از مادر [متولد شده‌] و برای خدا هم كه كاری ندارد خدا قلب را برمی‌گرداند برگرداندن قلب یعنی آمرزش. قلب تا به حال كدورت داشت حالا قلب صفا پیدا می‌كند از این به بعد را باید كار كرد.

 لذا كاملا مشخص است افرادی كه از حج برمی‌گردند وضعشان عوض شده، خصوصیات اخلاقی آنها عوض شده اما متأسفانه یك مقداری كه می‌مانند كم كم تغییر می‌كنند. كسی كه زیارت امام حسین علیه السلام برود خداوند همه گناهان او را می‌بخشد كسی كه این عمل را انجام بدهد .... اینها هم مواردی است‌

 اما مطلب بالاتر ازاین حرفها است خدا می‌فرماید من نسبت به بندگانم لطفم آن طور است كه اگر این ها بخواهند برگردند سیئات آنها را به حسنات تبدیل می‌كنم، عجیب است! گناه كرده الان می‌بیند این گناهش خیر بوده، عمل حرام انجام داده الان می‌بیند این عمل حرامش برایش نور شده است، عجیب است و این مسئله مشهود شده است. بسیاری از افراد اینها در زمان مرحوم آقا و همین طور بعد از زمان مرحوم آقا وقتی كه حالاتشان را شرح می‌دادند اینها می‌آمدند بیان می‌كردند، می‌گفتند ما الان داریم می‌بینیم در آن ایام كذا و كذا وقتی كه خلافی انجام می‌دادیم لغزشی از ما ...، الان احساس می‌كنیم آنها برای ما یك ذخیره شده، خیلی عجیب است چرا این طور است؟ چون حركت كرده به راه خدا، حركت كرده به سمت خدا، دیگر این او نیست. كسی كه درعرفات است این فقط از گناهان توبه می‌كند اما یك سالكی كه می‌خواهد به راه خدا حركت كند روزی هزار عرفات را دارد می‌گذراند، آن سالكی كه دارد در راه خدا حركت می‌كند هر روز او عرفات است، او یك بار در عمرش می‌رود در عرفات، این هر روز را بایددر عرفات و مشعر و منی بگذارند هر روز را باید با مجاهده و مراقبه و تو سر زدن نفس و مخالفت با هوای نفس بگذرند این چه ارتباطی با آن حج دارد؟

 راجع به اینها است كه خدا می‌فرماید اولئك یبدل اللَه ....، پس نه تنها آن اعمال گذشته اثری‌

 ندارد بلكه اگر واقعا شخص، سالك بشود و به راه بیافتد اعمال گذشته او را برای او ثواب می‌نویسند. نگاه می‌كند می‌گوید خدا من این ثوابها را انجام ندادم، در روز قیامت، خدا می‌گوید همین كه به طرف من آمدی من آمدم به تو هدیه دادم، هدیه من چه بود؟ یك: همه گناهانت را پاك كردم و این اختصاص به اینها دارد اختصاص به سالكی دارد كه می‌خواهد واقعا راه خدا را [برود.] من گناهانت را پاك كردم، از آن بالاتر، نه تنها پاك كردم كه صفر صفر شدی تمام شد، آمدم كارهای گذشته تو را ثواب كردم به اضافه‌كارهای بعد، آن وقت ببیند حالا این خدا از ما مهربانتر نیست به ما؟ شما كی را سراغ دارید؟ شما هر كسی كه بیاید و نسبت به شما یك كار خلافی انجام داده، نهایت كاری كه بخواهید بكنید از تقصیر او می‌گذرید دیگر نمی‌گویید دستت درد نكند كه این كار را انجام دادی، این را كه دیگر نمی‌گویید خدا این را هم می‌گوید خدا این را هم می‌گوید این عجیب است دیگر! این واقعا ...! خلاصه سرّ مطلب را من خدمت شما گفتم كه گر گدا كاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خدای متعال به همه توفیق بدهد و از خزانه غیب خودش، آن قدر بر همه قلوب ببارد كه دیگر خواستی نماند، چی بخواهیم؟ یعنی چی بخواهد انسان؟ وقتی كه انسان احساس كند همین طور دارد مثل باران می‌بارد دیگر چه می‌خواهد؟ یعنی دیگر اصلا خواست او ....! بعضی از دوستان ما تعریف می‌كردند برای من، می‌گفتند این قدر من احساس می‌كنم كه دارد خدا می‌بارد كه خودم را در این باران گم می‌كنم اصلا! اصلا گم می‌كنم! دیگر خودم را نمی‌بینم تا این كه از او بخواهم و این اختصاص دارد به الطاف خاصه و مقام رحیمیت پروردگار كه خدای متعال بعضی از بندگان خود را مشمول این مقام رحیمیت می‌كند.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه صاحب مقام ولایت دست ما را بگیرد و خودش متكفل امور ما باشد و راه ما را تصحیح كند و فهم ما را باز كند و به ما همت بدهد و ما را موفق بدارد بر آن چه كه مورد خواست و رضای او است.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. مسند الإمام على عليه السلام، ج ١، ص ٢٤٣ (با مقدارى اختلاف).

شرح نهج البلاغة (لابن ميثم البحرانى)، ج ١، ص ٢١١: ما أسرّ إلىّ رسول الله صلى الله عليه و آله شيئا كتمه عن الناس إلّا أن يؤتى الله عبداً فهماً فى كتابه .... [↑](#footnote-ref-1)